

رویه بر ساخت گرایانه رالز

دکتر شهلا اسلامی* - دکتر مجید اکبری

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات - استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۵/۸؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۰/۸/۱۰)

چکیده

نظریه عدالت جان رالز با رویه‌ای برساخت‌گرایانه ارائه و صورت‌بندی شده است. رالز ادعا می‌کند که رویه‌ی برساخت‌گرایانه خود را بدون پیش‌فرض‌های متافیزیکی بیان کرده است. برای بررسی ادعای رالز، رویه برساخت‌گرایانه او در سه مرحله پی‌گیری می‌شود: ۱- در کتاب نظریه‌ای درباره عدالت، رالز درصدد رسیدن به اصول اخلاقی، با توجه به موقعیت اولیه است؛ موقعیتی که حتی می‌تواند اصول اخلاقی دیگری را نیز ارائه کند، همچنین او برداشت‌های متافیزیکی را در مورد طبیعت انسان با توجه به موقعیت اولیه بیان می‌کند. ۲- در مقاله «برساخت‌گرایی کانتی در نظریه اخلاقی»، در بحث از این نوشته به تحول رویه رالز اشاره می‌شود که در آن، موقعیت اولیه کم‌رنگ شده و ایده‌های شهودی جوامع دموکراتیک مورد نظر قرار می‌گیرد. ۳- در کتاب لیبرالیسم سیاسی، تحول رویه رالز آشکارتر می‌شود؛ در آنجا نیز این رویه با توجه به اجماع همپوش و عقل عمومی بررسی می‌شود. نهایتاً به این نتیجه می‌رسیم: حتی در لیبرالیسم سیاسی که رالز می‌خواهد عدالت سیاسی و نه متافیزیکی بیان کند، نمی‌تواند بدون پیش‌فرض متافیزیکی، مفهومی از عدالت را بیان کند و در نتیجه رویه برساخت‌گرایانه رالز، به‌رغم نظر خود او رویه‌ای ناقص است و کامل نیست.

واژه‌های کلیدی: برساخت‌گرایی، رالز، موقعیت اولیه، اجماع همپوش، عقل عمومی، عدالت سیاسی

* نویسنده مسئول: Email: Shahla.eslami78@gmail.com

مقدمه

در این مقاله، رویه برساخت‌گرایانه^۱ رالز برای رسیدن به اصول عدالت، بررسی می‌شود. آثار رالز، شکلی از برساخت‌گرایی کانت را به نمایش می‌گذارند. درک و شناخت رالز در طول نوشته‌هایش از اصطلاح برساخت‌گرایی تغییر کرده است. اما آنچه او در تمام آثار خود از برساخت‌گرایی مدنظر دارد، فراهم کردن رویه‌ای منصفانه، برای رسیدن به اصول عدالت است. به این منظور، تأکید رالز در آثار اولیه‌اش بر عملی بودن و اخلاقی بودن اصول عدالت است، و پس از آن، این رویکرد به اصول عدالت کم‌رنگ‌تر می‌شود، و رویه برساخت‌گرایانه رالز روشن‌تر می‌گردد.

برای بررسی رویه برساخت‌گرایانه رالز، سعی شده است که به منابع اصلی مراجعه شود و با بررسی کتاب‌های خود رالز و مقالاتی که در این زمینه نگاشته شده است، درست و یا غلط بودن فرضیه‌ها نشان داده شود.

متأسفانه در زمینه برساخت‌گرایی و ریشه‌های آن، تحقیقات کمی صورت گرفته است. به زبان انگلیسی در زمینه برساخت‌گرایی علمی و ریاضی، تحقیقاتی صورت گرفته، اما در حوزه فلسفه این تحقیقات بسیار کم است. در فلسفه سیاسی، برساخت‌گرایی قدمت زیادی ندارد و در آثار قبل از رالز به این رویه کم‌تر پرداخته شده است.

رویه‌ای را که رالز با عنوان برساخت‌گرایی مطرح می‌کند، طی چند مرحله پی‌گیری می‌کنیم: ابتدا با توجه به کتاب اول رالز *نظریه‌ای درباره عدالت* به بحث در این مورد می‌پردازیم، پس از آن با توجه به مقاله «برساخت‌گرایی کانتی در نظریه اخلاقی»، تحول برساخت‌گرایی رالز را پی‌گیری می‌کنیم و سپس به کتاب *لیبرالیسم سیاسی* که او در آن به طور مفصل‌تر در مورد برساخت‌گرایی سخن گفته است می‌پردازیم. پس از آن مبنای برساخت‌گرایانه کانت و رالز را بررسی می‌کنیم و در آخر هم جمع‌آوری و نتیجه‌گیری مطالبی است که سیر آن را در این مقاله پیگیری کرده‌ایم.

درآمدی به برساخت‌گرایی

ریشه‌های برساخت‌گرایی، نهفته در جامعه‌شناسی شناخت است، به طوری که می‌توان نخستین الگوهای آن را تا زمان افلاطون^۱ پی‌جویی کرد. برای نمونه، افلاطون به ارتباط میان معرفت و استعداد اکتساب آن نزد شهروندان و جایگاه آنها در جامعه معتقد بود. افلاطون، در کتاب جمهوری طبقات اجتماعی جامعه را بیان می‌کند و آنرا با میزان آگاهی افراد جامعه مرتبط می‌داند. بعدها مارکس^۲ با این ادعا که «آگاهی افراد نیست که موجودیت آنها را تعیین می‌کند، بلکه برعکس موجودیت اجتماعی افراد است که آگاهی آنها را معین می‌کند.» (1970: 51). خود را به مثابه آغازگر جامعه‌شناسی شناخت مدرن معرفی کرد. مارکس، برای توضیح ریشه‌ها و علل پیدایی ایده‌های بشری، به ساختارهای اجتماعی توجه دارد، و پرسش‌هایی اساسی در این مورد مطرح می‌کند: چه ارتباطی میان جامعه و ساختارهای اجتماعی وجود دارد؟ آیا ساختار اجتماعی بیشتر بر شناخت طبیعت تأثیرگذار است یا بر شناخت فرهنگ؟ چه نوع نیروی اجتماعی، ایجاد کننده شناخت است؟ و چه نوع تحلیلی از جامعه، عامل چنین نیروهای اجتماعی را آشکار می‌سازد؟ (Ibid)

برساخت‌گرایی اجتماعی، دیدگاهی در مورد ماهیت شناخت علمی ارائه می‌کند که مورد قبول بسیاری از فیلسوفان علم است. اگر به طور اختصار بخواهیم برساخت‌گرایی را تعریف کنیم باید بگوییم: به عقیده برساخت‌گراها شناخت علمی ناشی از جهان هستی نیست، بلکه ساخته و پرداخته دانشمندان است. این عقیده برساخت‌گراها نشان دهنده ضد واقع‌گرا بودن^۳ آنها و تا اندازه‌ای سازگاری‌شان با اندیشه‌هایی همچون ایده‌آلیسم^۴ بارکلی^۵ و نسبی‌گرایی^۶ است.

اونورا اونیل^۷ یکی از فیلسوفان سیاسی معاصر، در مورد برساخت‌گرایی می‌گوید:

1. plato
2. Marx
3. antirealism
4. idealism
5. Berkly
6. relativism
7. Onora O'Neill

بعضی از ذات‌ها^۱ پیچیده‌اند، یعنی از چند ذات اولیه دیگر تشکیل یافته‌اند... در این معنای کلی، اتمیسم منطقی، رویه رساله منطقی-فلسفی^۲ و برنامه ساختار منطقی جهان^۳ کارناپ که در آن‌ها، گزاره‌های پیچیده از گزاره‌های ابتدایی تجربی ساخته می‌شوند، همگی صورت‌هایی از برساخت‌گرایی هستند (2003: 347).

یکی از انواع برساخت‌گرایی، برساخت‌گرایی اخلاقی است. برساخت‌گرایان اخلاقی در ضد واقع‌گرا بودن، با بسیاری از ادعاها و مواضع برساخت‌گرایان دیگر سهیم هستند و برخلاف واقع‌گرایان اخلاقی، انکار می‌کنند که حقایق، و یا خصوصیات متمایز اخلاقی چه به صورت طبیعی، و یا غیرطبیعی وجود دارند، به صورتی که بتوان آن‌ها را کشف کرد، شناخت و یا به وجودشان پی برد. به عبارت دیگر برساخت‌گرایان اخلاقی معتقدند که احکام اخلاقی، احکامی‌اند ساخته انسان و برگرفته از حقایق اخلاقی نیستند (Ibid).

به برساخت‌گرایی دو انتقاد اساسی وارد است: اول اینکه چون برساخت‌گرایان متهم به نسبی‌گرایی هستند، هر انتقادی که به نسبی‌گرایی وارد است، به این رویه هم وارد است. دوم اینکه برساخت‌گرایان محکوم به این باورند که دانشمندان، جهان هستی را به وجود آورده‌اند همانطور که آن‌ها خانه‌ها و اتومبیل‌ها را نیز می‌سازند.

برساخت‌گرایی در رالز

رالز در مقاله «مضامینی در فلسفه اخلاق کانت»^۴ موضع واقع‌گرایان اخلاقی را مبنی بر اینکه حقایق اخلاقی به صورت طبیعی و یا غیرطبیعی وجود دارند، رد می‌کند. او در این مقاله انکار می‌کند که «اصول اولیه اخلاقی را بتوان بر حسب نظم اخلاقی ارزش‌هایی مقدم و مستقل از مفاهیم شخص، جامعه و نقش اجتماعی، درست و یا غلط در نظر گرفت» (1999: 306). در واقع، اگر بتوان نظم اخلاقی و مستقلی را برای ارزش‌ها شناخت، واقع‌گرایی اخلاقی را می‌توان بنیاد نهاد و رویکردهای برساخت‌گرایی برای اخلاق بی‌فایده می‌شوند، در صورتی که رالز دیدگاهی ضد واقع‌گرایانه اتخاذ می‌کند و منکر حقیقت اخلاقی مستقلی می‌شود.

1. entities

2. Tractatus

3. Aufbau

4. themes in Kant's Moral Philosophy

به نظر رالز، همچون کانت، هر یک از افراد جامعه ادعاها و انتظارات متفاوت از دیگران دارد. یک ساختار اجتماعی در صورتی عادلانه است که به ارضای این انتظارات با رعایت برابری افراد و بدون توجه به شایستگی اخلاقی و اهداف آنها، پردازد. بنابراین حق^۱، مقدم بر خیر^۲ می‌شود؛ یعنی حق و عدالت، تابع اتخاذ موضع قبلی در زمینه غایات اخلاقی نمی‌شوند. به عبارت دیگر، از نظر رالز هر فردی آزاد است در مورد خیر، نظر خود را داشته باشد، یا اهداف زندگی‌اش را طراحی کند و یا حتی دیدگاه‌های خود را نسبت به امور تغییر دهد و هیچ الزامی در مورد توافق بر سر یک مفهوم معین از خیر نداشته باشد.

رالز از مفهومی به نام موقعیت اولیه^۳ به عنوان راهی برای توجیه اصول عدالت، استفاده می‌کند. با استفاده از این مفهوم و پس از رسیدن به اصول عدالت، دیدگاه‌های مذهبی، اخلاقی و فلسفی متفاوت می‌توانند تحت نظم درآیند. موقعیت اولیه، موقعیتی فرضی است. در این موقعیت، طرف‌های قراردادی^۴ حضور دارند که برابر، عقلانی، بی‌غرض، اخلاقی و خودآیین^۵ هستند. هدف از طرح موقعیت اولیه این است که، فرآیندی منصفانه به وجود آید تا اصول عدالتی که مورد توافق قرار می‌گیرند، منصفانه باشد. به همین دلیل، رالز نظریه عدالت به مثابه انصاف را مطرح می‌کند. به عقیده رالز، باید تأثیر حوادث خاصی که افراد را دچار مشکل می‌کند و آنها را به سوء استفاده از شرایط اجتماعی و طبیعی در جهت منافع خودشان ترغیب می‌کنند، خنثی ساخت (11-12: 1999). برای نیل به این هدف، طرف‌های قرارداد در پرده جهل^۶ قرار دارند، بنابراین آنها از بعضی حقایق، مانند جایگاه خود در جامعه، قدرت و استعداد، شرایط ویژه حاکم بر جامعه خود، وضعیت اقتصادی یا سیاسی جامعه، سطح تمدن و فرهنگ آن، و اینکه به کدام نسل تعلق دارند، اطلاع ندارند. طرف‌های قرارداد تنها از حقایق کلی، در مورد جامعه بشری آگاهی دارند؛ همچنین امور سیاسی و اصول نظریه اقتصادی را درک می‌کنند و از مبانی سازماندهی اجتماعی و قوانین روانشناسی، بشری آگاه هستند. با توجه به این شرایط، به نظر رالز، طرف‌های قرارداد

1.right

2.good

3.original position

4.contraction parties

5.autonomy

6.the veil of ignorance

می‌توانند از میان فهرست ارائه شده بهترین اصول عدالت^[۱] را انتخاب کنند به گونه‌ای که این اصول منصفانه باشند (Ibid: 119).

تحولات برساخت‌گرایی رالز

برای پی‌گیری رویکرد برساخت‌گرایانه رالز و تحولاتی که در آن ایجاد شده است، ابتدا به کتاب *نظریه‌ای درباره عدالت* اشاره می‌کنیم. رالز، در این کتاب، همواره از یک رویکرد برساخت‌گرایانه خاصی که آن را موقعیت اولیه می‌نامد برای توجیه اصول عدالت دفاع می‌کند. رالز، با توجه به موقعیت اولیه، امیدوار است که نه تنها اصول عدالت را بلکه اصول اخلاقی دیگر را توجیه کند. البته در کتاب *نظریه‌ای درباره عدالت*، او به طور خاص از برساخت‌گرایی سخن نمی‌گوید، بلکه به طور وسیع‌تری از رویه شناسایی اصول عدالت برای عاملانی^۱ سخن می‌گوید که «معیارهای سازنده»^۲ و یا به عبارتی، رویه‌های لازم برای حل و فصل مشکلات اخلاقی فراهم می‌آورند. در اینجا تأکید در مورد عملی بودن^۳ نظریه‌ای است که معیارها یا رویه‌های سازنده را فراهم می‌آورد (Ibid: 30, 35).

رالز موقعیت خود را در اینجا برخلاف صورت‌هایی از شهودگرایی^۴ می‌داند که به نظر او دارای ویژگی «غیرعملی بودن» هستند. به نظر او، شهودگرایان فقط تعداد اصول نامرتبی را فراهم می‌آورند و از این رو هیچ گونه رویه سازنده‌ای را برای عاملان، جهت حل و فصل مشکلات اخلاقی ارائه نمی‌کنند. دو شهودگرای بزرگ یعنی جی. ای. مور^۵ و دابلیو. دی. راس^۶، مدافع اخلاقیات عرفی‌اند.^۷ در دیدگاه آنها سه ادعا وجود دارد: ۱- «خوب» مفهومی غیرقابل تعریف است. ۲- حقایق عینی اخلاقی وجود دارند. ۳- برای آنان که به بلوغ عقلی رسیده‌اند حقایق پایه‌ای اخلاق بدیهی‌اند. رالز این سه ادعا را قبول ندارد و رویه برساخت‌گرایانه خود را در مقابل ادعاهای شهودگرایان می‌داند. (کسلر، ۱۳۷۵: ۱۰۸)

1. agents
2. constructive criteria
3. practicality
4. intuitionism
5. G. E. Moore
6. W. D. Ross
7. commonsense morality

بسیاری از نویسندگان غیرکانتی، برای مثال دیوید گوتیر^۱ اثر خویش را در راستای معیارهای برساخت‌گرایی می‌داند. این نویسندگان، برساخت‌گرا هستند اما پیرو کانت نیستند. (48-132: 1997) برعکس، از یک سو، رالز رویکرد خود را کانتی و در عین حال برساخت‌گرا می‌داند. از سوی دیگر، او روش برساخت‌گرایی خود را نه کانتی بلکه *قراردادی*^۲ می‌داند. رالز می‌گوید:

آنچه کوشیده‌ام انجام دهم این بوده است که نظریه سستی قرارداد اجتماعی را آنگونه که لاک^۳، روسو^۴ و کانت عرضه کرده‌اند، تعمیم دهم و به سطح بالاتری از انتزاع برسانم... در واقع من باید اذعان کنم که دیدگاه‌هایی که پیش نهادم به هیچ روی بدیع نیستند. اندیشه‌های هدایت‌گر نظریه عدالت من، اندیشه‌هایی کلاسیک و شناخته شده‌اند... این نظریه، از نظر ماهیت، بسیار کانتی است (1999: xviii).

سطح بالاتری از انتزاع که رالز در اینجا به آن اشاره می‌کند، موقعیت اولیه است. زیرا موقعیت اولیه، یک رویه برساخت‌گرا است که طرف‌های قرارداد در آن موقعیت، اصول عدالت را انتخاب می‌کنند بدون اینکه از موقعیت خود آگاه باشند.

رالز در عدم توجه به ترجیحات فردی و یا رد کردن ارزش‌های اخلاقی مستقل، مانند کانت عمل کرده است. همانگونه که گفته شد رالز در موقعیت اولیه، طرف‌های قرارداد را به گونه‌ای فرض می‌کند که آنها ناآگاه از موقعیت اجتماعی و یا ترجیحات فردی خود هستند. همچنین با توجه به شرایط موقعیت اولیه، ارزش‌های اخلاقی مستقلی وجود ندارند که با استفاده از آنها، اصول عدالت انتخاب شوند؛ با توجه به این موارد رالز مانند کانت عمل کرده است، زیرا کانت در بنیاد *مابعدالطبیعه اخلاق* و *نقد عقل عملی اصول اخلاقی* را عاری از هرگونه انگیزه فردی و یا ارزش اخلاقی مستقل می‌داند. اما رالز در موقعیت اولیه از فنی به نام فن تعادل تأملی^۵ استفاده کرده که مخالف موضع کانت است. به عبارت دیگر کانت اصول اخلاقی خود را براساس عقل عملی بیان می‌کند با این اصول اخلاقی محض بوده و نیازی به تعادل تأملی آنگونه که رالز بیان می‌کند، ندارد. رالز موقعیت اولیه را به

1. David Gauthier
2. onractive
3. Lock
4. Roussau
5. reflective equilibrium

عنوان یک رویه^۱، یک آزمایش فکری^۲، یک ابزار بازنمایی^۳، و یک الگوی مفهومی^۴ توصیف می‌کند (1999: 388-420). موقعیت اولیه باید با ارجاع به تعادل تأملی میان اصول عدالتی که آن را ضمانت می‌کند و داوری‌های سنجیده^۵ ما توجیه شود. بدین معنا موقعیت اولیه، در صورتی دارای ویژگی‌های گفته شده، هست که در آن، فن تعادل تأملی اجرا شود؛ به نظر رالز اگر این موقعیت، بخواهد فراهم کننده شرایط مناسب برای رسیدن به اصول عدالت باشد، باید در آن از فن تعادل تأملی استفاده شود. و خود این فن توجیه‌کننده نه تنها اصول عدالت است بلکه توجیه‌کننده موقعیت اولیه با ویژگی‌های خاص آن است. فن تعادل تأملی، نقش مهمی در رویه برساخت‌گرایانه رالز ایفا می‌کند. به طور خلاصه، به نظر رالز، هر یک از ما داوری‌هایی داریم که تثبیت شده‌اند؛ داوری‌هایی که هرگز نمی‌خواهیم از آن‌ها دست برداریم، مثل وقتی که لینکلن می‌گوید: «اگر برده‌داری نادرست نباشد، هیچ چیز نادرست نیست» (رالز، ۱۳۸۳: ۶۲).

رالز به دنبال آن است که داوری‌های اخلاقی ما و اصولی که حس عدالتخواهی ما به آن حکم می‌کند، در تناسب با هم قرار گیرند. این تناسب و سازگاری میان اصول عدالت و داوری‌های سنجیده ما، طی یک فرآیند صورت می‌گیرد که آن را تعادل تأملی می‌نامند؛ «این فرآیند یک تعادل است، زیرا در نهایت امر اصول ما و داوری‌های ما به سازگاری و وفاق می‌رسند و این فرآیند تأملی است، زیرا می‌فهمیم که داوری‌های ما از چه اصولی پیروی می‌کنند و از چه مقدماتی نتیجه می‌شوند» (Rawls, 1999: 18). البته، به نظر رالز، این رویکردی منسجم است؛ به این معنا که بر مفهوم خاصی از معقول بودن، برخلاف عقلانی^۶ بودن صرف متکی است. رالز این مفهوم معقول بودن را سپس در سخن از عقل عمومی^۸ مطرح می‌کند، که در آنجا به آن پرداخته می‌شود. بنابراین او با استفاده از فن تعادل تأملی در موقعیت اولیه رویه برساخت‌گرایانه خود را پیش می‌برد.

- 1.procedure
- 2.thought experiment
- 3.device of representation
- 4.model conception
- 5.considered Judgments
- 6.reasonable
- 7.rational
- 8.public reason

رالز در نوشته‌های بعدی خود همچون در مقاله «برساخت‌گرایی کانت در نظریه اخلاقی»،^۱ از اصطلاح برساخت‌گرایی به طور روشن‌تر استفاده می‌کند. او در این مقاله، «برداشت خاصی از شخص را به عنوان عنصری در یک رویه معقول برساختی^۲» ارائه می‌دهد (Rawls, 1999: 304). علامان برساخت‌گرا در این رویه، همچون اشخاص آزاد و برابر اخلاقی دیده می‌شوند که در جامعه حاضر زندگی می‌کنند. این اشخاص، برای استدلال در مورد اصول عدالت، به فرهنگ عمومی جامعه دموکراتیک توسل می‌جویند. رالز، در مورد این اصول اساسی می‌گوید:

برساخت‌گرایی اخلاقی، مشخص می‌کند که عینیت اخلاقی را باید بر حسب یک نقطه نظر برساخت شده اجتماعی درک کرد که همگان بتوانند آن را بپذیرند. جدای از رویه ساختن اصول عدالت، حقایق اخلاقی وجود ندارد (Ibid:307).

در اینجا تأکید رالز، بر فرهنگ عمومی جامعه دموکراتیک، به روشنی دیده می‌شود. بنابراین اصول عدالت با توجه فرهنگ عمومی جامعه به دست می‌آیند و چون اینگونه است، همه افراد آن را می‌پذیرند و جدای از این رویه، اصول عدالت به دست نمی‌آید.

رالز در مقاله «برساخت‌گرایی کانت در نظریه اخلاقی» به صراحت تأکید می‌کند که برساخت‌گرایی او در سنت کانت هست، اما دقیقاً برساخت‌گرایی کانت نیست. با این ادعا، رالز رویه برساخت‌گرایانه خود را از کانت جدا می‌کند. البته این ادعای رالز است و در ادامه این مقاله باید به بررسی آن پردازیم. رالز، مهم‌ترین تفاوت رویه برساخت‌گرایانه خود را با نظریه کانت در مقاله «برساخت‌گرایی کانت در نظریه اخلاقی»، بیان می‌کند؛ رویه برساخت‌گرایانه رالز، اولویت را برای اجتماع قائل می‌شود- و به خصوص این دیدگاه برای شهروندان طراحی شده است - در حالی که امر مطلق^۳ کانت برای قانون‌های^۴ شخصی اشخاص باوجدان و صادق در زندگی هر روزه به کار می‌رود. در حالی که کانت می‌خواهد در مورد مسائل اخلاقی، بخصوص عدالت، یک روش کاملاً عمومی ارائه کند، رالز به این نتیجه می‌رسد که برساخت‌گرایی کانتی او فقط می‌تواند توصیفی از عدالت را ارائه کند. در این مورد، رالز می‌گوید: ما می‌توانیم توصیف مستدلی را نه برای خیر، بلکه برای حق و نه

1. Kantian Constructivism in Moral Theory

2. procedure of construction

3. categorical imperative

4. maxims

برای فضیلت، بلکه برای عدالت ارائه کنیم. بنابراین، به نظر رالز، نمی‌توان از عدالت به مثابه انصاف، انتظار ارائه دیدگاهی اخلاقی را داشت. «عدالت به مثابه انصاف به عنوان یک دیدگاه برساخت‌گرا معتقد است که برای همه پرسش‌های اخلاقی که در زندگی روزمره و ادار می‌شویم بپرسیم، پاسخی ندارد» (Ibid: 350). رالز چندین بار این نکته را متذکر می‌شود که برساخت‌گرایی یک آموزه اخلاقی جامعی را ارائه نمی‌کند، به همین جهت استدلال‌های آن کلیه مخاطبین ممکن را در بر می‌گیرد. به عبارت دیگر، اگر عدالت به مثابه انصاف که با رویه برساخت‌گرایی ارائه می‌شود آموزه اخلاقی، فلسفی و یا سیاسی جامع خاصی باشد، آنگاه نمی‌تواند مورد حمایت دیدگاه‌های مختلف باشد. به همین جهت استدلال‌هایی که در رویه برساخت‌گرایی ارائه می‌شود به دلیل اینکه از آموزه خاصی دفاع نمی‌کند، عمومی و قابل دفاع است.

تا اینجا رویه برساخت‌گرایانه رالز را با توجه به کتاب *نظریه‌ای درباره عدالت* و مقاله «برساخت‌گرایی کانتی در نظریه اخلاقی» بررسی کردیم. همانگونه که گفتیم، تأکید رالز در کتاب *نظریه‌ای درباره عدالت* بر این است که نظریه او نظریه‌ای هنجاری، مبتنی بر دیدگاه متافیزیکی در مورد طبیعت انسان و یا جامعه انسانی نیست؛ از این رو، او با طرح موقعیت اولیه در صدد پایه‌ریزی جامعه‌ای است که منافع افراد در آن، مورد حمایت باشد. حال پرسش این است که آیا رالز توانسته است بدون توجه به دیدگاهی متافیزیکی، به ساخت اصول عدالت مورد نظر خود برسد. رالز ویژگی‌هایی را به طرف‌های قرارداد موقعیت اولیه نسبت می‌دهد. این ویژگی‌ها همان گونه که قبلاً گفتیم، شامل اخلاقی بودن، عقلانی بودن، بی‌غرض بودن و خودآیینی طرف‌های قرارداد می‌شود. این ویژگی‌ها به طور ضمنی، مفهومی متافیزیکی را در مورد انسان نشان می‌دهند. این مطلب، در بحثی که رالز درباره کانت در کتاب *نظریه‌ای درباره عدالت* مطرح می‌کند نیز روشن است: «می‌توان موقعیت اولیه را به عنوان شرح و تفسیر رویه‌ای مورد تصور کانت از خودآیینی و امر مطلق در نظر گرفت. اصول تنظیم‌کننده قلمرو غایات^۱، آن اصولی هستند که در این موقعیت انتخاب خواهند شد. شرح و توصیف این وضعیت، باعث می‌شود که بتوانیم آن معنایی را توضیح دهیم که براساس آن، با عمل

1. kingdom of ends

کردن در راستای این اصول، طبیعت خویش را به عنوان افراد عقلانی آزاد و برابر منعکس کنیم» (Ibid: 367). اینکه طبیعت ما انسان‌ها، آزاد، برابر و معقول است، حقایقی است که به نظر رالز بدیهی هستند. در اینجا سخن این است که اینها حقایقی متافیزیکی‌اند و بنابراین برساخت‌گرایی، آنگونه که رالز مورد نظرش است به نتیجه نمی‌رسد. رالز به دنبال جامعه‌ای عادلانه است که براساس طبیعت انسانی اخلاقی، ساخته می‌شود و بر این مطلب در کتاب *نظریه‌ای درباره عدالت* بیشتر تأکید می‌شود.

برساخت‌گرایی رالز به طور صریح‌تر در کتاب *لیبرالیسم سیاسی* مطرح شده است. هدف خاص *لیبرالیسم سیاسی* او این است که «برای اصول حق و عدالت برحسب عقل عملی مبناهای لازم را مشخص سازد» (Rawls, 1996: xxx). مفهوم عقل عملی^۱ یا معقول بودن که رالز در اینجا مطرح می‌کند، در واقع برداشتی از عقل عمومی است. مفهوم عقل عمومی، به طور صریح، بعد از کتاب *نظریه‌ای درباره عدالت* و بازگشت او به سوی لیبرالیسم سیاسی و جستجوی زمینه مشترکی که براساس آن، افراد بتوانند به‌رغم تفاوت‌های عمیق مذهبی و اخلاقی خویش، در کنار هم به سر برند، مطرح شده است. رالز می‌گوید، عنوان عقل عمومی را با استفاده از تمایز کانت میان عقل عمومی و خصوصی مطرح کرده است. به نظر رالز عقل عمومی، ویژگی یک اجتماع دموکراتیک است و موضوع آن سه ویژگی دارد: به عنوان عقلی برای شهروندان، در صورتی که عقلی برای عموم جامعه محسوب شود، موضوع آن خیر عموم است؛ مسائل آن مربوط به عدالت اساسی است و ماهیت و محتوای آن نیز عمومی است. البته به نظر رالز همه عقل‌ها، عمومی نیستند. مثلاً، عقل مربوط به کلیساها، دانشگاه‌ها و بسیاری از انجمن‌های دیگر غیر عمومی‌اند. به این ترتیب، در جوامع استبدادی و اشرافی هم عقل عمومی وجود ندارد. همانگونه که گفته شد، عقل عمومی مختص جوامع دموکراتیک است. به طور کلی در اینجا به نظر رالز، هدف اصلی، جستجوی زمینه‌های معقول برای رسیدن به توافق مربوط به خودمان و رابطه‌مان با جامعه است که این امر، جایگزین جستجوی حقیقت اخلاقی به صورت ثابت و دارای نظم ماتقدم طبیعی و یا الهی می‌شود (Ibid). رالز در کتاب *لیبرالیسم سیاسی* با بیان عقل عمومی، رویه برساخت‌گرایانه خود را پی می‌گیرد.

1. practical reason

مفهوم دیگری که رویه برساخت‌گرایانه رالز را در کتاب *لیبرالیسم سیاسی* مشخص‌تر می‌کند، مفهوم اجماع همپوش^۱ است. این ایده، در مرحله سوم نظریه عدالت رالز شکل می‌گیرد. به طور خلاصه، به نظر رالز، درست است که در جامعه بسامان، همه شهروندان برداشت یکسانی از عدالت دارند، اما آن‌ها این کار را به دلایل یکسانی انجام نمی‌دهند. رالز می‌گوید، شهروندان دیدگاه‌های دینی، فلسفی و اخلاقی متضادی دارند و برداشت سیاسی از عدالت را بنابر دلایل متفاوتی تأیید می‌کنند. به زعم او، آموزه جامعی وجود ندارد که براساس آن همه شهروندان بتوانند درباره مسائل بنیادین عدالت سیاسی توافق کنند. برعکس، براساس رویه برساخت‌گرایانه رالز در جامعه بسامان، برداشت سیاسی را چیزی تأیید می‌کند که آنرا اجماع همپوش می‌نامند؛ یعنی برداشت سیاسی از عدالت از طرف آموزه‌های مختلفی تأیید می‌شود که پیروان زیادی دارد و در طول زمان از نسلی به نسل بعد دوام می‌آورد (Ibid: 137).

رویه برساخت‌گرایی رالز، همانگونه که گفتیم، برای بنیان نهادن اصول عدالت نمی‌تواند از هیچ، نتایج اخلاقی ارائه کند. هدف این رویه، ارائه نتایج اخلاقی به وسیله روندهای معقولی است که عاملان برساخت‌گرا بتوانند از آنها تبعیت کنند. برای رسیدن به این منظور، رالز در کتاب *لیبرالیسم سیاسی*، میان دیدگاه خودش و کانت تشابهات و تمایزاتی را بیان می‌کند که به بررسی آنها می‌پردازیم.

الف) برداشت رالز از برساخت‌گرایی کانت

در کتاب *لیبرالیسم سیاسی*، رالز صورتی از برساخت‌گرایی کانتی را مطرح می‌کند و تفاوت دیدگاه برساخت‌گرایانه خود را با کانت برای نشان دادن موضع خویش بیان می‌کند. البته بعضی از مفسرین، بر این عقیده نبوده‌اند که روش کانت در بنیان گذاشتن اصول اخلاقی، به طور کلی، روشی برساخت‌گرا است، بلکه تصور کرده‌اند که کانت به رغم مخالفت‌هایش صورت دیگری از شهودگرایی عقلانی را ارائه می‌کند. برخی نیز بر این عقیده‌اند که کانت واقع‌گرایی اخلاقی پنهانی را ارائه می‌کند. بعضی از مفسران هم، اندیشه کانت را فرمالیسم^۲ می‌نامند. با این توضیح‌ها، نقاط اشتراک کانت و رالز خیلی کم می‌شود. برای روشن‌تر شدن

1. overlapping consensus

2. formalism

این مطلب، بهتر است ابتدا به بررسی این نکته پردازیم که به چه معنایی می‌توان کانت را برساخت‌گرا نامید. رویه‌ای اخلاقی که کانت در *نقد عقل عملی*^۱ و *مبانی مابعدالطبیعه اخلاق*^۲، برای توجیه اصول مهم عمل اخلاقی با توسل به عقل عملی بیان می‌کند، مبتنی بر عوامل اخلاقی مستقل، یا ترجیحات فردی نیست. این رویه‌ها که به شکل‌های گوناگون امر مطلق بیان می‌شوند، مخالف رویه‌هایی دگرآینی^۳ آند که مثلاً از کمال‌گرایی^۴ یا فایده‌گرایی^۵ دفاع می‌کنند. کانت در مقدمه کتاب *مابعدالطبیعه اخلاق* می‌نویسد: «هدف این بنیادگذاری، جستن و استوار کردن برترین اصل اخلاق است.» و در نخستین فصل کتاب به مطلب مهمی اشاره می‌کند و آن اینکه، تنها اراده نیک است که به طور مطلق و فی‌نفسه نیک است و بنابراین وظیفه خود را روشنگری مفهوم اراده می‌داند، مفهومی که به خودی خود و جدا از هر گونه هدف دیگری شایسته احترام است و همواره مقام اول را دارد و برترین شرط است. کانت از این مفهوم نامشروط بودن، به مفهوم تکلیف اخلاقی می‌رسد. از نظر او، فقط تکلیف اخلاقی است که از هر گونه شرطی آزاد است. و به دنبال این تکلیف اخلاقی قانون اخلاقی را بیان می‌کند. به عقیده او، کرداری نیک و از روی تکلیف است که هم مطابق قانون اخلاقی باشد و هم برای احترام به این قانون صورت گیرد. این قانون اخلاقی قانونی است که، بنیاد آن در عقل عملی و یا وجدان بیدار انسانی است و به چندین صورت بیان می‌شود که یکی از آن صورت‌ها این است: «چنان عمل کن که گویی بناست که آیین رفتار تو، به اراده تو یکی از قوانین عام طبیعت شود» (کانت، ۱۳۶۱: ۶۱).

رویه برساخت‌گرایی کانت را می‌توان با توجه به شکل‌های گوناگون امر مطلق بیان کرد. بنابراین، به نظر کانت، فرد باید براساس قانونی عمل کند که در عین حال بدانند این قانون به قانونی جهانی بدل خواهد شد. در اینجا آن چنان که کانت می‌گوید هیچ گونه مرجعی برای هرگونه واقعیت اخلاقی و یا ترجیحات فردی وجود ندارد. همچنین این قانون ساخته کانت و یا هیچ فیلسوف دیگری نیست، بلکه اصلی است که خاستگاه آن همانا عقل عملی یا وجدان اخلاقی است (Onora, 2003: 348). برساخت‌گرایی کانت با مفهومی از شخص و

1. Critique of Practical Reason
2. Groundwork of the Metaphysics of Morals
3. heteronomy
4. perfectionism
5. utilitarianism

عقل عملی آغاز می‌شود؛ اشخاص، آزاد، برابر، اخلاقی، عقلانی و معقول در نظر گرفته می‌شوند. بنابراین رویه برساخت‌گرایی در کانت در امر مطلق و در رالز در موقعیت اولیه نشان داده می‌شود. مهم‌ترین سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا می‌توان امر مطلق و یا موقعیت اولیه را به تنهایی بدون استفاده از صورتهایی از واقع‌گرایی اخلاقی، توجیه کرد. از آنجایی که اینها ریشه‌های برساخت‌گرایی رالز هستند باید به دقت آن‌ها را بررسی کنیم. از این روی، نخست، توصیف رالز از برساخت‌گرایی خود را در مقابل شهودگرایی بیان می‌کنیم و سپس به تفاوت دیدگاه او با کانت می‌پردازیم.

۱) اصول عدالت سیاسی، به دست آمده از یک روش برساخت‌گرایانه است. در این روش عوامل عقلانی، به عبارت دیگر طرفهای قراردادی که در موقعیت اولیه قرار دارند، به عنوان نمایندگان شهروندان و تحت شرایط معقول اصول عدالت را انتخاب می‌کنند.

۲) به گفته رالز، روش برساخت‌گرایی او، براساس عقل عملی و نه عقل نظری است. «مطابق تمایزی که کانت میان عقل نظری و عقل عملی قائل است، ما می‌گوییم عقل عملی به تولید موضوعاتی مطابق با مفهوم آن موضوعات مربوط است. برای مثال هدف تلاش سیاسی، رسیدن به مفهوم یک رژیم قانونی عادل است، در حالی که عقل نظری به شناخت موضوعات داده شده مربوط است» (Rawls, 1996: 93).

۳) ویژگی سوم برساخت‌گرایی سیاسی این است که برساخت‌گرایی، از مفهوم پیچیده‌ای از شخص و جامعه برای شکل دادن ساختارش استفاده می‌کند. این دیدگاه، شخص را مرتبط به جامعه سیاسی می‌داند، شخصی که جامعه را نظام منصفانه همکاری اجتماعی از نسلی به نسل بعد. می‌داند. همچنین برساخت‌گرایی سیاسی مشخص کننده ایده امر معقول است و این ایده را برای برداشت‌ها، اصول، قضاوت‌ها، زمینه‌ها، اشخاص و نهادها به کار می‌برد. (Ibid).

رالز تفاوت‌های برساخت‌گرایی خود را با کانت اینگونه بیان می‌کند:

۱) برساخت‌گرایی اخلاقی کانت، از نوع جامع است که در آن، آرمان خودآیینی دارای نقش تنظیمی برای همه زندگی است، که به نظر رالز این امر با لیبرالیسم سیاسی ناسازگار است.

۲) دیدگاه سیاسی در صورتی خودآیین است که نظم ارزش‌های سیاسی را براساس اصول عقل عملی، متحد با مفاهیم سیاسی مناسب از جامعه و شخص ارائه کند. این یک آموزه خودآیین است در غیر این صورت دیگرآیین است. معنای دیگر خودآیینی این است که نظم ارزش‌های اخلاقی و سیاسی، باید به واسطه اصول و مفاهیم عقل عملی ساخته شود. رالز به این خودآیینی، خودآیینی مقوم می‌گوید و لیبرالیسم سیاسی او خودآیینی مقوم کانت^۱ را رد می‌کند (Ibid: 101).

۳) به نظر رالز مفاهیم شخص و جامعه در دیدگاه کانت پایه و اساسی در ایده‌آلیسم استعلایی دارند که در عدالت به مثابه انصاف، ایده‌آلیسم استعلایی و نظریه‌های متافیزیکی نقشی ندارند (Ibid).

۴) عدالت به مثابه انصاف، توجیه عمومی را در مورد مسائل مربوط به عدالت سیاسی همراه با حقیقت کثرت‌گرایی^۲ معقول آشکار می‌کند و از ایده‌های مشترک در فرهنگ سیاسی عمومی جامعه دموکراتیک استفاده می‌کند. در صورتی که به نظر رالز، کانت نقش فلسفه را همچون یک دفاعیه^۳ در نظر گرفته است، یعنی دفاع از ایمان معقول. این دفاعیه نشان دادن انسجام و وحدت عقل عملی و عقل نظری با همدیگر است و اینکه چگونه می‌توان عقل را به عنوان دادگاه آخر دادخواست برای فیصله دادن به همه پرسش‌ها در نظر گرفت. عدالت به مثابه انصاف دیدگاه کانت به عنوان دفاعیه را تا اینجا قبول می‌کند؛ با فرض شرایط مناسب معقول، عدالت به مثابه انصاف خودش را به «عنوان دفاعی از امکان یک رژیم دموکراتیک قانونی می‌بیند.» (Ibid).

رالز در لیبرالیسم سیاسی، پس از اینکه تفاوت دیدگاه خود و کانت را بیان می‌کند، سه سؤال اساسی مطرح می‌کند که برای فهم برساخت‌گرایی او مهم است. پرسش اول: در برساخت‌گرایی، چه چیزی در حال ساخت است؟ رالز پاسخ می‌دهد محتوای یک برداشت سیاسی از عدالت، این محتوا همان اصول انتخاب شده توسط طرف‌ها در موقعیت اولیه هستند.

1. Kant's constitutive autonomy

2. pluralism

3. apologia

پرسش دوم: آیا خود موقعیت اولیه ساخته می‌شود؟ پاسخ رالز منفی است. به نظر او، موقعیت اولیه، صرفاً طراحی می‌شود و با ایده جامعه بسامان^۱ یک رویه‌ای طراحی می‌شود که شرایط معقول تحمیل شده به طرف‌ها را نشان می‌دهد.

پرسش سوم: منظور از گفتن طراحی تصورات شهروند و جامعه بسامان توسط روش برساخت‌گرا چیست؟ به نظر رالز، شهروندان دو قوه اخلاقی دارند: (۱) ظرفیت حس عدالت‌خواهی در یک جامعه بسامان (۲) ظرفیت برداشت خیر. مطلب مهمی که رالز آن را مطرح می‌کند این است که آیا برساخت‌گرایی، آنگونه که کانت در نظر دارد فقط از عقل عملی نشأت می‌گیرد. به نظر رالز، برساخت‌گرایی فقط با عقل عملی شکل نمی‌گیرد، بلکه نیاز به رویه‌ای دارد که برداشت‌های جامعه و شخص را طراحی کند. به عقیده او، همانطور که بدون وجود شخصی که فکر کند، اصول منطقی و استنتاج کاربردی ندارد، اصول عقل عملی نیز در تفکر و داوری اشخاص عقلانی و معقول بیان می‌شود و به وسیله آنها در عمل سیاسی و اجتماعیشان بکار می‌رود. بطور خلاصه بدون مفاهیم جامعه و شخص اصول عقل عملی هیچ اهمیت و کاربردی ندارند (Ibid: 107).

ب) مبنای برساخت‌گرایی رالز و کانت

با توجه به مطالبی که گفتیم، روشن است که هم کانت و هم رالز برای مشخص کردن اصول عملی خاصی یک رویه برساخت‌گرا را پیشنهاد می‌کنند، اما مسئله این است که هر دو، نمی‌توانند نشان دهند که مبنای آنها براساس معقولیت صرف است. مواضع کانت و رالز در مفهوم محدودی می‌تواند برساخت‌گرا باشد چرا که آنها رویه‌هایی را ارائه می‌کنند که عوامل می‌توانند برای بنیان نهادن اصولی، برای هدایت کردن عملکردشان از آن استفاده کنند. همانطور که رالز در مقاله «مضامینی در فلسفه اخلاقی کانت» استدلال می‌کند، برداشت کانت از عقل عملی بر مبنای دیدگاه او از حقیقت عقل است.

حقیقت عقل، بستری برای کلیه استدلال‌های اخلاقی فراهم می‌کند؛ عقل عملی و رویه‌های امر مطلق به وجدان فرد ارائه می‌شود و از این رو به تنهایی ساخته نمی‌شوند. در

1. well ordered society

اینجا پاسخ پریشانی که قبلاً مطرح کردیم مشخص می‌شود. کانت، خود را در حوزه صورتی از شهودگرایی عقلانی و حتی واقع‌گرایی اخلاقی قرار می‌دهد و از آن حمایت می‌کند که رالز هم از این رویه، خیلی دور نیست. به رغم تأکید رالز بر تفاوت میان برساخت‌گرایی خودش و کانت، او نمی‌تواند، خود را از مشکلات برساخت‌گرایی کانت رها کند. امر مطلق و موقعیت اولیه، نمی‌تواند بدون ارائه دیدگاهی متفاوتی بیان شوند و این همان مطلبی است که رالز، در *نظریه‌ای درباره عدالت* به طور آشکارتری گرفتار آن است و در *لیبرالیسم سیاسی* می‌خواهد به این مشکل دچار نشود. به همین دلیل در کتاب دوم تأکید رالز بر عدالت سیاسی است. رالز در این کتاب به دو ایده کثرت‌گرایی معقول و عقل عمومی می‌پردازد، یعنی مطالبی که در کتاب *نظریه‌ای درباره عدالت* در مورد آنها سخنی به میان نیاورده است. رالز به دنبال آن مفهوم سیاسی از عدالت است، که بتواند حمایت آموزه‌های اخلاقی، فلسفی و مذهبی معقول، در یک جامعه را به دست آورد. بنابراین، به نظر او، این مفهومی سیاسی است و نه متفاوتی، و اگر اینگونه باشد می‌توان به اجماع همپوش در مورد اصول عدالت رسید، و برای رسیدن به این امر در کتاب *لیبرالیسم سیاسی* و کتاب بعدی *خود عدالت به مثابه انصاف* به «فرهنگ سیاسی عمومی جامعه دموکراتیک و سنت‌های تفسیر قانون اساسی آن» توجه می‌کند تا «ایده‌های آشنای معینی را به دست آورد» (رالز، ۱۳۸۳: ۲۷) و به برداشتی از عدالت سیاسی برسد. این ایده‌ها، از نظر رالز، به طور اختصار عبارتند از: «ایده جامعه به عنوان نظام منصفانه همکاری اجتماعی در طول زمان از نسلی به نسل بعد، ایده شهروندان، در مقام اشخاصی آزاد و برابر و ایده جامعه بسامان؛ یعنی جامعه‌ای که به طرز کارآمدی از طریق برداشتی عمومی از عدالت سامان می‌یابد.» (همان) رویه رالز به سمت عدالت سیاسی است؛ و به نظر او تنها اگر متفاوتی در میان نباشد می‌توان به اجماع همپوش در مورد اصول عدالت رسید. اصولی که ناشی از نظریه‌ای متفاوتی نباشد بلکه مبتنی بر سنت لیبرال دموکراسی باشد و بتواند در جامعه دموکراتیک تکثیرگرایی دوام آورد. اما آیا رالز توانسته است با این تحول در دیدگاهش در رویه برساخت‌گرایی خود موفق باشد؛ البته با مطالبی که تاکنون گفته شد به نظر می‌رسد رالز در این مورد موفق نشده است، زیرا رویه‌اش مبتنی بر دیدگاه متفاوتی خاصی است.

ظاهراً این نظر رالز، که نظریه او عاری از هرگونه آرایشی^۱ است و بنابراین هر دیدگاه متافیزیکی را از نظریه خود خارج کرده است، نظریه عدالت به مثابه انصاف او را محدود به جوامع خاصی می‌کند و به نظر می‌رسد نظریه لیبرالیسم سیاسی او از محتوای متافیزیکی خارج می‌شود. اما مطلبی که در اینجا باید به آن اشاره کنیم آن است که این ظاهر قضیه است. تعریفی که قبلاً در مورد متافیزیک و آموزه‌های جامع معقول^[۲] از نظر رالز گفتیم اینگونه بود: «عقاید و ارزش‌های مطلق»؛ اما ضرورتی ندارد که متافیزیک را اینگونه تعریف کنیم. آیا دیدگاه رالز در مورد اجماع همپوش ناظر به یک اجماع متافیزیکی که در حوزه تفکر لیبرالی رخ می‌دهد، نیست؟ ممکن است رالز نپذیرد، اما مفهوم انسان در این اجماع همپوش یک مفهوم متافیزیکی است، زیرا برداشتی از انسان را نشان می‌دهد که در آن انسان، به طبیعت خود آزاد، برابر، عقلانی، خودآیین و دارای حقوق اساسی است. بنابراین، جامعه بسامان از نظر او، جامعه لیبرال دموکراتیک است که در آن همه شهروندان آزاد و برابرند و با یکدیگر همکاری می‌کنند. با این توضیحات، مشخص می‌شود که همان مطلبی را که رالز در موقعیت اولیه پیش فرض گرفته بود، در اجماع همپوش هم بیان می‌شود؛ به عبارت دیگر، طرفهای قرارداد در موقعیت اولیه افرادی هستند، آزاد، برابر، عقلانی و... که همین خصوصیات برای ماهیت انسان، در اجماع همپوش در نظر گرفته شده است. آنچه رالز، به دنبال آن در سنت فکری لیبرال دموکراسی است، متافیزیکی است، چرا که برداشت خاصی از انسان را بیان می‌کند. رالز می‌گوید:

ما به دنبال مفهومی از عدالت که برای همه جوامع بشری، صرف‌نظر از اوضاع و احوال تاریخی یا اجتماعی خاص آنها مناسب باشد، نیستیم (Ibid:380).

نتیجه این سخن رالز این است که دیگر فرهنگ‌ها، برداشت خود را از طبیعت انسان دارند. در صورتی که او نمی‌خواهد این را بگوید. رالز می‌خواهد، در رویه برساخت‌گرایانه خود، بدون دخالت هرگونه ایده متافیزیکی، به اصول عدالت برسد و در این راه، از نظریه اخلاقی کانت استفاده می‌کند، ولی نمی‌تواند خود را از دیدگاه متافیزیکی به طور مطلق رها کند.

ج) انتقادات به برساخت‌گرایی رالز

یکی از منتقدان برساخت‌گرایی رالز هابرماس است. به نظر هابرماس^۱، برداشت رالز از عدالت، آنگونه که رالز می‌گوید عاری از آرایش نیست و مفهوم شخص در لیبرالیسم سیاسی رالز، ورای فلسفه سیاسی می‌رود. یکی از ادعاهای رالز در کتاب *لیبرالیسم سیاسی و عدالت به مثابه انصاف*، عاری از آرایش بودن، اصول عدالت است. منظور رالز این است که عدالت مفهومی سیاسی است و مبتنی بر هیچ دیدگاه جامع اخلاقی، فلسفی و یا سیاسی نیست. هابرماس به این ادعای رالز انتقاد می‌کند؛ به نظر هابرماس، مفهومی که رالز از شخص ارائه می‌دهد، مبتنی بر مبنای متافیزیکی است، و بنابراین رالز نمی‌تواند، با استفاده از رویه برساخت‌گرایی به مفهوم عدالت سیاسی برسد. به علاوه، به نظر هابرماس، برساخت‌گرایی سیاسی، شامل مسائل فلسفی عقلانیت و حقیقت می‌شود و رالز همراه با کانت مفهومی از عقل متافیزیکی و ماتقدمی را بیان می‌کند که در اصول عدالت به مثابه انصاف و آرمان‌های آن قرار دارد (Ibid). به نظر هابرماس، آنچه مبنای اصول عدالت رالز را می‌سازد، عقلانی بودن هم طرف‌های قراردادی است که این اصول را انتخاب می‌کنند و هم رسیدن به اصول عقلانی است. همانگونه که رالز، در کتاب *لیبرالیسم سیاسی* و مقاله «برساخت‌گرایی کانتی در نظریه اخلاقی» بیان کرد، هر چند اصول عدالت نهایتاً بر مبنای عقل انتخاب می‌شوند، ولی هیچ آموزه متافیزیکی و یا اخلاقی در انتخاب آنها دخیل نیست؛ اساساً به نظر رالز، به همین دلیل است که طرفداران دیدگاه‌های اخلاقی، دینی، سیاسی و یا فلسفی می‌توانند آن اصول را تأیید کنند. به عقیده هابرماس، این ادعای رالز، مسائل فلسفی در مورد عقلانیت و حقیقت را پیش می‌کشد، و نظریه عدالت رالز را از سیاسی بودن صرف خارج می‌کند.

برایان بری^۲ نیز به برساخت‌گرایی رالز انتقاد می‌کند. به نظر او، رالز تعریفی کلی از این واژه ارائه نمی‌دهد. بری این تعریف را برای برساخت‌گرایی ارائه می‌دهد: «نظریه‌ای که موقعیتی خاص را نشان می‌دهد، که هر چه نتیجه این موقعیت باشد حق و عادلانه است.» برساخت‌گرایی به معنای عام در صدد اثبات منصفانه بودن موقعیت خاص نیست، بلکه

1. Habermas

2. Brian Barry

آنچه اساس برساخت‌گرایی را تشکیل می‌دهد منصفانه بودن نتیجه است. اما برساخت‌گرایی رالز در صدد اثبات موقعیت اولیه است. و نتیجه این موقعیت هر چه باشد منصفانه است. برایان بری، نظریه‌های برساخت‌گرا را به دو گروه اصلی تقسیم می‌کند: (۱) گروه اول موقعیتی را بیان می‌کند که افراد آن موقعیت، تمام تلاش خود را برای تأمین منافع فردی خود به کار می‌برند، و نهایتاً به توافق اجتماعی دست پیدا می‌کنند؛ مانند نظریه‌های هابز و لاک. (۲) گروه دوم موقعیتی را بیان می‌کند که در آن، شرایط حاکم به گونه‌ای است که، نمی‌توان تصمیمی به نفع خود گرفت؛ مانند نظریه عدالت رالز. البته هر دو گروه به این معنا در سنت قرارداد اجتماعی هستند که بر اساس این سنت، آنچه مورد توافق افراد قرار می‌گیرد درست و منصفانه است. بنابراین به نظر بری، نه تنها نگرش اخلاقی کانت و یا نظریه عدالت رالز شکلی از برساخت‌گرایی است، بلکه نظریه سنتی قرارداد اجتماعی، مثلاً قرارداد اجتماعی هابز نیز، مصداقی از برساخت‌گرایی است (Barry, 1989: 266).

همانگونه که می‌بینیم هابرماس به رویه برساخت‌گرایانه رالز به این صورت انتقاد می‌کند که آن را بر مبنای متافیزیکی می‌داند و بنابراین عدالت سیاسی رالز را درست نمی‌داند، اما برایان بری اصول عدالت را نتیجه رویه برساخت‌گرایانه رالز می‌داند و بنابراین انتقادات هابرماس را قبول ندارد. تنها انتقاد بری این است که رالز تعریف کلی از رویه برساخت‌گرایانه خود ارائه نمی‌دهد.

نتیجه

در این مقاله، در صدد بررسی شیوه برساخت‌گرایی رالز و تحلیل این موضوع بودیم، که آیا برساخت‌گرایی رالز، به شیوه‌ای که مورد نظر خودش است، به نتیجه می‌رسد؟ برای پاسخ به این پرسش ابتدا ریشه‌های برساخت‌گرایی را بررسی کردیم. همانطور که بیان کردیم خصیصه اصلی برساخت‌گرایی ضد واقع‌گرا بودن و سازگاری‌اش با ایده‌آلیسم است که در این زمینه، دیدگاه‌های زیادی در زمینه علم، جامعه و فلسفه پدیدار گشته‌اند. برای اینکه دیدگاه رالز را در این مورد بررسی کنیم، ابتدا به کتاب *نظریه‌ای درباره عدالت* پرداختیم. رالز در این کتاب، به طور صریحی، در مورد برساخت‌گرایی سخن نمی‌گوید، اما رویکردی برساخت‌گرایانه برای رسیدن به اصول عدالت خود، اتخاذ می‌کند. اساس آن رویکرد

موقعیت اولیه است. او با استفاده از فنی به نام تعادل تأملی، در این موقعیت اولیه در صدد است، طرف‌های قرارداد فرضی‌ای که آزاد، عقلانی و خودآیین هستند را به اصول عدالت برساند. در فرآیند تعادل تأملی، اصول عدالت و داوری‌های اخلاقی راجع به عدالت به نقطه تعادل می‌رسند. بدین صورت، رویه برساخت‌گرایانه رالز شکل می‌گیرد.

رالز بعد از این مرحله، در مقاله «برساخت‌گرایی کانت در نظریه اخلاقی»، برساخت‌گرایی را به طور روشن‌تر به کار می‌گیرد. در اینجا است که فرهنگ عمومی جوامع دموکراتیک، مورد نظر رالز است. در این مرحله، رالز تأکید می‌کند که جدای از رویه ساختن اصول عدالت، حقایق اخلاقی وجود ندارد. آنچه او در این مقاله می‌گوید این است که، رویه برساخت‌گرایانه او ربطی به نظریه‌های هنجاری مبتنی بر دیدگاه متافیزیکی ندارد. در صورتی که، همانگونه که این مطلب را بررسی کردیم، رالز نمی‌تواند بدون ارائه دیدگاهی متافیزیکی، به ساخت اصول عدالت خود برسد. ویژگی‌هایی که او به طرف‌های قرارداد در موقعیت اولیه نسبت می‌دهد مفهومی متافیزیکی را در مورد انسان آشکار می‌کنند. به نظر رالز، ویژگی‌هایی مانند آزاد، برابر و معقول بودن انسان حقایق بدیهی‌اند، در صورتی که اینها حقایق متافیزیکی هستند. بنابراین برساخت‌گرایی رالز به نتیجه موردنظر خود نمی‌رسد. پی‌گیری سیر تحول نظریه رالز در کتاب *لیبرالیسم سیاسی* نشان می‌دهد که هدف خاص این کتاب او، آشکار کردن مفهومی سیاسی از عدالت است. بدین منظور رالز از مفاهیمی همچون معقول بودن و عقل عمومی استفاده می‌کند. او، به دنبال زمینه‌های معقول رسیدن به توافق در مورد مفهومی از عدالت، با توجه به شخص و رابطه‌اش با جامعه است که آن را جایگزین جستجوی حقیقت ماتقدم اخلاقی می‌داند.

برای رسیدن به این منظور، رالز برساخت‌گرایی خود را با کانت مقایسه می‌کند و اشتراک و اختلاف دیدگاه خود را با او بیان می‌کند که ما هم به طور مفصل در این مقاله به آن پرداختیم. هم کانت و هم رالز هر دو به این امر معتقدند که هیچ‌گونه مرجعی برای هر گونه واقعیت اخلاقی به جز عقل عملی وجود ندارد.

رویه برساخت‌گرایی کانت، با امر مطلق توجیه می‌شود و رویه برساخت‌گرایی رالز، با موقعیت اولیه. بررسی مبنای برساخت‌گرایی رالز و کانت هویدا می‌سازد که نه کانت و نه رالز نمی‌توانند مبنای خود را بر اساس معقولیت صرف بیان کنند. دیدگاه این دو فیلسوف

در مفهوم محدودی می‌تواند برساخت‌گرا باشد، چرا که در نظر کانت رویه‌های امر مطلق به وجدان فرد ارائه می‌شود و از این رو به تنهایی ساخته نمی‌شوند. بنابراین در دیدگاه کانت، تا حدودی شهودگرایی عقلانی هم دیده می‌شود. در مورد رالز هم پس از بررسی مطالب، به این مطلب رسیدیم که همانگونه که موقعیت اولیه دارای دیدگاهی متافیزیکی در مورد انسان است، اجماع همپوش نیز که او با استفاده از آن می‌خواهد به اصول عدالت سیاسی برسد، خالی از نظریه‌ای متافیزیکی راجع به انسان نیست. بنابراین رویه برساخت‌گرایانه رالز کاملاً برساخت‌گرایانه نیست و از دیدگاه متافیزیکی خاصی راجع به انسان بهره می‌برد. به عنوان نکته انتقادی پایانی باید گفت، رالز می‌خواهد هر گونه مبنای اخلاقی، متافیزیکی را از نظریه عدالت خود حذف کند، برای اینکه دیدگاهش به آموزه جامعی تبدیل نشود، اما در این کار موفق نمی‌شود؛ زیرا هر نظریه‌ای درباره عدالت بدون مبنای متافیزیکی امکان ندارد.

Archive of SID

پی‌نوشت

۱. اصول عدالتی که در موقعیت اولیه و با رویه برساخت‌گرایانه انتخاب می‌شوند این دو اصل‌اند. الف) هر شخصی باید حقی برابر نسبت به گسترده‌ترین نظام جامع آزادی‌های اساسی برابر داشته باشد که با نظام مشابه آزادی برای همگان منافاتی نداشته باشد.

ب) نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی باید چنان سامان یابند که دو شرط ۱- این نابرابری‌ها بیشترین نفع را برای محروم‌ترین افراد داشته باشد و ۲- این نابرابری‌ها به مناصب و مشاغلی متصل باشند که در شرایط منصفانه و برابر از نظر فرصت به روی همه گشوده هستند.

به نظر رالز، این اصول به صورت زنجیروار است؛ بدین ترتیب که تخطی از آزادی‌های اصلی برابر که تحت اصل اول قرار می‌گیرند را نمی‌توان با منافع اجتماعی و اقتصادی بیشتر توجیه و یا جبران کرد. (نک به: Rawls, John., *A Theory of Justice*, p. 54)

۲. به نظر رالز آموزه‌های جامع معقول سه ویژگی دارند: ۱- یک آموزه معقول، کاربرد عقل نظری است، که جنبه‌های اخلاقی، فلسفی و مذهبی مهم زندگی انسان را در یک حالت کم و بیش ثابت و منسجم پوشش می‌دهد، و ارزشهای شناسایی شده را به نحوی که با یکدیگر سازگار باشند و حاکی از دیدگاه قابل درک جهان باشند، سازمان می‌دهد. هر آموزه این کار را انجام می‌دهد و از آموزه دیگر متمایز می‌شود. ۲- یک آموزه جامع معقول، همان کاربرد عقل عملی است. هم عقل عملی و هم عقل نظری همراه با هم در صورت‌بندی‌اش استفاده می‌شوند. ۳. در حالی که یک آموزه جامع معقول، ضرورتاً ثابت و نامتغیر نیست، اما معمولاً به یک سنت و آموزه فکری، متعلق است. اگرچه در طول زمان ثابت و مداوم است و تحت تغییرات ناگهانی نیست اما به آرامی تغییر می‌کند. نظر رالز در مورد این آموزه‌ها این است که، دیدگاه برساخت‌گرایانه او اکثر این آموزه‌های سنتی و آشنا را معقول می‌پندارد، و این آموزه‌ها نظریه عدالت او را که برآمده از رویه برساخت‌گرایانه او است، می‌پذیرند. نک به:

(Rawls, John., *Political Liberalism*: 14)

منابع

- رالز، جان (۱۳۸۳)، *عدالت به مثابه انصاف*، ترجمه عرفان ثابتی، تهران: انتشارات ققنوس، چاپ اول.
- کانت، ایمانوئل (۱۳۶۹)، *بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق*، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، تهران: انتشارات خوارزمی.
- کسلر، هری. جی. (۱۳۷۵)، *درآمدی جدید به فلسفه اخلاق*. ترجمه حمیده بحرینی، تهران: انتشارات نگاه معاصر.

References

- Barry, Brian (1989) *Theories of Justice*, University of Colifornia Press.
- Gauthier, David (1997) "Political contractarianism", *The Journal of Political Philosophy* (2)
- O'Neill, Onora (2003) "Constructivism in Rawls and Kant" in *John Rawls, Critical Assessments of Leading Political Philosophers*, edited by Chandran Kukathas, London and New York: Routledge,
- Marx, Karl and Engels, Feredrich (1970) *The German Ideology*, ed. C. J. Arthur, New York: International publishers.
- Rawls, John (1999) *A Theory of Justice*, Cambridge: Harvard University Press.
- ----- (1999) *Collected Papers*, edited by Samuel Freeman, Cambridge and London: Harvard University Press.